

<https://www.pecritiue.com>

نقد اقتصاد سیاسی
خردادماه ۱۴۰۲

در باب پیچیدگی گذشته

گفت‌وگو با انزو تراورسو



ترجمه‌ی محمد محمدی



انزو تراورسو، مورخ و استاد دانشگاه کرنل (ایالات متحده آمریکا)، یکی از برجسته‌ترین متخصصان در مطالعات خاطره است. او درگفت‌وگوی حاضر به مجموعه‌ای از پرسش‌ها پاسخ می‌دهد که بر خاطره‌ی مرتکبان فاجعه^۱ و میراث آنها، ظهور جنبش‌های راست افراطی جدید و وضعیت سیاست‌های اروپایی خاطره تمرکز دارد. او همچنین به آخرین کتاب‌هایش، «مالیخولیای چپ. مارکسیسم، تاریخ و خاطره» (انتشارات دانشگاه کلمبیا، ۲۰۱۷) و «چهره‌های جدید فاشیسم» (انتشارات ادیسیون تکستوئل، ۲۰۱۷)، اشاره می‌کند.

چرا مطالعات اندکی در مورد خاطره‌ی مرتکبان فاجعه انجام شده است؟

اگر آثار کریستوفر براونینگ و هارالد ولزر را در نظر بگیرید، مطالعات متعدد و گاه بسیار مهمی در مورد مرتکبان فاجعه وجود دارد. خاطره‌ی مرتکبان موضوع داستان‌های ادبی بوده است - به‌عنوان مثال، *Les Bienveillantes* (نیکوکاران) اثر جان‌تان لیتل - اما مجموعه‌ی خاطرات و شواهد موجود محدود است. مرتکبان دوست ندارند جنایات خود را به نمایش بگذارند یا به یاد بیاورند و ترجیح می‌دهند آنها را پنهان کنند. نمونه‌های «آشکارسازی» نادر است (به‌عنوان مثال، خاطرات ژنرال اوسارس در مورد شکنجه در طول جنگ الجزایر). تعجب‌آور نیست. کمیابی خاطرات مرتکبان (و بنابراین مطالعات مربوط به آنها) واژگونی دیالکتیکی نقش رو به افزایشی است که یاد قربانیان در جوامع ما و خاطره‌ی جمعی ایفا کرده است.

آیا معتقدید که سیاست خاطره‌ی متمرکز بر قربانی و نه مرتکبان فاجعه، می‌تواند نوعی کوری نسبت به جنایاتی که در حال حاضر مرتکب می‌شوند را برانگیزد؟

^۱ Perpetrators: منظور، مسببان فجایع بزرگی همچون هولوکاست و ... است. تراورسو این مفهوم را برای رهبران، سیاستمدارها و ژنرال‌هایی که مسئول اجرای فجایع بوده‌اند به کار می‌برد. در ادامه از مرتکبان برای این مفهوم استفاده خواهیم کرد.

صادقانه بگویم، معتقدم که لازم است خود را از این بازی آیین‌ها^۱ و از آگاهی تاریخی مبتنی بر قربانیان دسته‌جمعی رها کنیم. ما باید تلاش کنیم با پیچیدگی گذشته مواجه شویم، مواجهه‌ای که به رویارویی دوتایی بین مرتکبان و قربانیان خلاصه نمی‌شود. خاطره‌ی نبردها و تعهدات سیاسی در گذشته، منجر به فهم چندانی از ایده‌آلهایی مانند رستگاری نشده است. قرن بیستم منحصرأً از جنگ، نسل‌کشی و استبداد تشکیل نشده است. همچنین قرن انقلاب‌ها، استعمارزدایی، پیروزی دموکراسی و مبارزات بزرگ جمعی بود. این خاطره امروزه مشروعیت‌زدایی شده و پنهان و مستور گشته است. من آن را «حافظه‌ک مارانو»^۲ می‌نامم که یک خاطره‌ی پنهان و زیرزمینی مانند مارانو در پادشاهی اسپانیا در زمان تفتیش عقاید است. به نظر من برای شکستن قفس «اکنون‌گرایی»^۳ - جهانی محصور در زمان حال که نه اتوپایی دارد و نه ظرفیتی برای نگاه به آینده - باید این خاطرات را در خود جای داد. یادآوری جنبش‌های جمعی جنبه‌ای ضد سازشکارانه^۴ و شاید براندازانه به دوران نولیبرالی دارد که تحت سلطه‌ی فردگرایی و رقابت است.

شما از «پسافاشیسم» صحبت می‌کنید تا جنبش‌های سیاسی و اجتماعی جدید راست افراطی را توصیف کنید و آنها را از فاشیسم دهه‌ی ۱۹۳۰ یا نوفاشیسم پایان قرن بیستم متمایز کنید. آیا می‌توانید برای ما توضیح دهید که پسافاشیسم شامل چه چیزی می‌شود؟

^۱ عنوان یک رمان معروف از آندره‌آ کامیلاری نویسنده پراوازه داستان‌های جنایی؛ این رمان در مورد کارآگاهی است که با انبوهی از سرخ‌های اشتباه مواجه می‌شود همچون گیر افتادن در اتاقی از آینه‌ها که فرد دچار سردرگمی می‌شود.

^۲ در اسپانیای قرون وسطی یهودیانی که برای فرار از آزار و اذیت به‌ظاهر مسیحیت را می‌پذیرفتند اما در واقع هنوز به یهودی‌گری باور داشتند.

^۳ اکنون‌گرایی به معنای بررسی گذشته با تکیه بر دانسته‌های زمان حال.

^۴ Anti-conformist امتناع عمدی و خودآگاهانه از پیروی کردن از ملاک‌های پذیرفته شده اجتماعی؛ ضد حزب باد بودن.

من از «پسافاشیسم» صحبت می‌کنم زیرا راست افراطی جدید حداقل در کشورهایی که به بازیگر اصلی زندگی سیاسی تبدیل شده است، از فاشیسم فاصله گرفته است. در سطح ایدئولوژیک، پسافاشیسم از نظر زبان، سازمان‌دهی و بسیج با فاشیسم سنتی بسیار متفاوت است. این دیگر فاشیست نیست، اما هنوز به چیزی کاملاً متفاوت و جدید نیز تبدیل نشده است. شکلی از گذار است که مفهوم پسافاشیسم را توجیه می‌کند. ویژگی‌های غالب آن ملی‌گرایی و بیگانه‌هراسی به‌ویژه در قالب اسلام‌هراسی است. امروزه دیگر هدف اساسی خود را در ضدیت با کمونیسم یا یهودستیزی نمی‌یابد. کانون توجه تغییر کرده است. با این حال، یک بحران اقتصادی بزرگ با برچیده شدن یورو و نهادهای اروپایی و غیره می‌تواند باعث تغییر جهت و بازگشت به فاشیسم سنتی شود. البته این اتفاق می‌تواند در خارج از اروپا نیز رخ دهد. پس از انتخاب دونالد ترامپ در ایالات متحده، ژاپیر بولسونارو، سیاستمداری که به‌وضوح با تمام الزامات یک رهبر فاشیست مطابقت دارد، در برزیل انتخاب شد. این یک گرایش بین‌المللی را به تصویر می‌کشد.

برخی از سیاست‌های خاطره که بدون توسل به عادی جلوه دادن فاشیسم از طریق قیاس‌های منسوخ، آگاهی از خطرات راست افراطی را افزایش می‌دهد، چه می‌تواند باشد؟

همه‌ی سیاستمداران دستگاه حاکم، راست افراطی را شماتت می‌کنند، اما اغلب به لفاظی‌های‌شان مشروعیت می‌بخشند. اگر این ایده را بپذیریم که ساخت اروپا مستلزم اتخاذ سیاست‌های ریاضتی است، که محدودیت‌های ایجاد شده توسط بازارها غیرقابل انکار است، که مهاجران زیادی وجود دارد و افراد غیرقانونی به جای قانونی شدن باید اخراج شوند، که اسلام با دموکراسی غربی ناسازگار است و این‌که با تروریسم باید با قوانین ویژه‌ای مبارزه کرد که منجر به تقلیل آزادی‌های مدنی می‌شود - همانطور که دولت‌های مان ده سال است که می‌گویند - در این صورت تنها راست افراطی پیشرفت خواهد کرد. برای این‌که جلوی پیشروی آن گرفته شود، لازم است ابتدا بحثی واقعی صورت گیرد و حقیقت را بگوییم. پذیرش مهاجران و پناهندگان هم یک وظیفه‌ی اخلاقی است و هم یک ضرورت اجتماعی؛ وظیفه‌ی اخلاقی‌ست چراکه میلیون‌ها اروپایی

در دو قرن گذشته از رژیم‌های استبدادی مهاجرت کردند و گریختند؛ ضرورت اجتماعی است تا آن‌جا که ما به دلایل اقتصادی و جمعیتی به آنها نیاز داریم. در عصر جهانی، جوامع ما نمی‌توانند به عنوان موجودیت‌های بسته، قومی و از نظر فرهنگی همگن دوام بیاورند.

از نظر سیاست‌های خاطره، ما باید تشخیص دهیم که فاشیسم قرن بیست‌ویکم با فاشیسم دهه‌ی ۱۹۳۰ بسیار متفاوت است. درسی که باید از تاریخ بگیریم این است که دموکراسی‌ها فناپذیرند و می‌توانند نابود شوند. در میان کشورهایی که فاشیسم را تجربه کرده‌اند - به ایتالیا، آلمان، اسپانیا و چند کشور دیگر فکر می‌کنم - هر دموکراسی‌ای که این درس را درونی نکرده باشد، شکننده و آسیب‌پذیر خواهد بود. از این نظر، خاطره‌ی ضد فاشیستی برای من موضوعی مهم است.

دیکتاتوری‌ها میراث و مکان‌هایی برای یادبود به جا گذاشته‌اند. دست‌کم می‌توان گفت برخورد دموکراسی‌ها با این مکان‌ها بحث‌برانگیز بوده است. با

مکان‌هایی مانند وادی جان‌باختگان^۱ در اسپانیا چه می‌توان کرد؟

من به اسطوره‌ی «مصالحه» یا «یادبود مشترک» اعتقادی ندارم. یک جامعه‌ی دموکراتیک قوی نباید از دشمنان خود بترسد و تا جایی که قانون اجازه می‌دهد، باید به آنان آزادی بیان بدهد. وقتی صحبت از یادآوری فاشیسم در ایتالیا و فرانکوئیسم در اسپانیا به میان می‌آید، بهتر است وجود آنها را به جای پنهان کردن به رسمیت بشناسیم. یک دولت دموکراتیک می‌تواند با آنها مدارا کند، بدون این که اصلاً آنها را قبول یا در نهادهای خود ادغام کند. یک دولت دموکراتیک نباید بینشی رسمی از گذشته ایجاد کند (مانند مورد دیکتاتورها)، اما وظیفه دارد مسئولیت‌های خود را به

^۱ Valle de los Caídos؛ یا وادی شهدا، یادبود عظیمی در نزدیکی مادرید که به دستور ژنرال فرانکو رهبر دیکتاتور اسپانیا ساخته شد و جمعی از شخصیت‌های بارز جنگ داخلی اسپانیا (جنگی میان جمهوری خواهان و ملی‌گرایان که خود فرانکو نیز از اعضای آن بود) و دوران دیکتاتوری در آن دفن شده‌اند. فرانکو این یادبود را به عنوان نوعی آشتی ملی در نظر می‌گرفت چراکه در این جا، اجساد از هر دو طیف در آن وجود داشت. در سال ۲۰۱۹ دولت سوسیالیست اسپانیا جسد ژنرال فرانکو را از این دره به گورستان دیگری در مادرید منتقل کرد.

رسمیت بشناسد. به عنوان مثال، به رسمیت شناختن مسئولیت دولت فرانسه برای اخراج یهودیان توسط شیراک یا به رسمیت شناختن شکنجه‌هایی که در طول جنگ الجزایر رخ داد توسط امانوئل مکرون مورد استقبال قرار می‌گیرند. در اسپانیا، «قانون حافظه‌ی تاریخی» علی‌رغم محدودیت‌هایش در این جهت حرکت می‌کند.

این سؤال که با «وادی جان‌باختگان» چه باید کرد پیچیده است. دیدگاه من ناظری مستقل است که به هیچ وجه ادعای داشتن راه‌حل‌های جادویی را ندارد. به نظر من، تصمیم پدر و سانچز برای نبش قبر بقایای فرانکو و بیرون آوردن آنها از وادی جان‌باختگان، انتخاب خوبی است. با این حال، همچنین ضروری است که صلیب غول پیکر را از بالای محوطه بردارند تا از آن «تقدس‌زدایی» شود. سپس می‌توان آن را به یک بنای یادبود و موزه با ارائه‌ی انتقادی از تاریخ خود تبدیل کرد. این یادبود به معنای آلمانی یک «مامال» (هشدار برای نسل‌های آینده) خواهد بود. من به امکان ایجاد مکانی برای یادآوری وفاقی که در آن جمهوری خواهان و کسانی که حسرت دوران فرانکو را می‌خورند به نام آشتی ملی «برادرانه» گرد هم آیند، باور ندارم. همچنین به یادبودی که یادآور همه‌ی قربانیان جنگ داخلی باشد و همه‌ی آنها را در یک رده و جا قرار دهد اعتقاد ندارم. چنین اقدامی انتخاب ریاکارانه‌ای خواهد بود تا یک سیاست خاطره از یک دولت دموکراتیک. در این مورد، اجتناب از نبش قبر تمام بقایای اجساد (به طور مساوی بقایای سربازان فرانکوئیست و جمهوری خواهان تبعید شده) برای دفن آنها در مکانی دیگر، در کنار یا در جای دیگر دشوار خواهد بود. با توجه به آنچه گفته شد، من از همه‌ی گزاره‌های مطرح شده آگاه نیستم و موضع من نتیجه‌ی مطالعه‌ی عمیق یا تعمق گسترده در موضوع نیست.

نولیبرالیسم چگونه بر ادراک ما از زمان تأثیر گذاشته است؟ چگونه بر

بینش ما از گذشته، حال و آینده تأثیر می‌گذارد؟

نولیبرالیسم زندگی ما را به یک اکنونیت بی‌پایان فشرده می‌کند، جهانی که تحت تسلط شتاب است که به ما تصور تغییر دائمی را می‌دهد، اگرچه پایه‌های اجتماعی و اقتصادی ثابت می‌مانند. جامعه‌ی بازار آزاد وعده می‌دهد که تمام خواسته‌های ما را برآورده سازد - آرمان شهرهای ما فردی و «خصوصی» می‌شوند - در چارچوب یک مدل

اجتماعی و انسان‌شناختی که زندگی، نهادها و روابط اجتماعی ما را شکل می‌دهد. در یک جامعه‌ی نولیبرال، گذشته‌شی‌واره می‌گردد و یادآوری به یک کالای مصرفی تبدیل می‌شود که صنعت فرهنگی به آن شکل می‌دهد و آن را منتشر می‌کند. سیاست‌های خاطره - موزه‌ها و یادبودها - به همان معیارهای شی‌واره‌سازی (سودآوری، پوشش رسانه‌ای، انطباق با سلیقه‌های غالب و غیره) ارائه می‌شوند. ابداع و به خصوص تحمیل دوره‌های زمانی مختلف کار آسانی نیست. اتصال به زمان‌بندی گذشته (تیراندازی به ساعت‌های برج‌های کلیسا به منظور توقف زمان، طبق تصویر معروف والتر بنیامین) یا ابداع چارچوب‌های زمانی که تابع قوانین جامعه‌ی بازار آزاد نیست، چالش بزرگی است که همه‌ی پروژه‌های بدیل پیش رو دارد. جنبش‌های اجتماعی در چند سال گذشته مانند ام ۱۵،^۱ اشغال وال استریت،^۲ نی دبو^۳ و غیره تجارب جالبی از این نظر بوده‌اند.

«مالیخولیای چپ» چیست و یادآوری چه‌گونه می‌تواند به ابزاری برای

تحول اجتماعی تبدیل شود؟

مالیخولیای چپ همیشه وجود داشته است؛ و به دنبال شکست جنبش‌های جمعی و فروپاشی امیدهای انقلاب شاهد آن بوده‌ایم. این مالیخولیا، نه به دنبال انفعال است و نه تسلیم؛ و با حفظ ساحت عاطفی خود، می‌تواند به ارزیابی مجدد انتقادی گذشته کمک کند. این یعنی هم سوگواری برای رفقای ازدست‌رفته و هم یادآوری لحظات شاد و برادرانه‌ی تحول اجتماعی از راه اقدام جمعی. ما به این مالیخولیا که با به‌یاد آوردن نیرو می‌گیرد احتیاج داریم، مالیخولیایی که مانعی برای فعال شدن مجدد چپ نیست.

سیاست‌های یادواره‌ای را که اتحادیه‌ی اروپا تاکنون اجرا کرده است و

چالش‌های اصلی آن را چگونه توصیف می‌کنید؟

مأموریت اساسی سیاست اتحادیه‌ی اروپا از به‌یادآوری در درجه‌ی اول ابزاری و تزئینی بوده است: نمایش فضیلت همزمان با اتخاذ سیاست‌های ضد اجتماعی. از یک سو

^۱ جنبش ضد ریاضت اقتصادی در اسپانیا.

^۲ جنبشی ناشی از اوضاع وخیم اقتصادی و اختلاف طبقاتی آمریکا که با تسخیر وال استریت نیویورک آغاز گردید.

^۳ به معنای ایستاده در شب، یک جنبش اجتماعی در فرانسه علیه اصلاحات کارگری و قانون کار.

فقیر کردن یونان، از سوی دیگر سازماندهی مراسم بزرگداشت هولوکاست. از یک سو معرفی قدرت ترویکا،^۱ قدرتی فراملی عاری از هرگونه مشروعیت دموکراتیک، از سوی دیگر کوبیدن بر طبل حقوق بشر. از یک سو تأمین مالی موزه‌ها و مراسم بزرگداشت قربانیان استبداد و نسل‌کشی، از سوی دیگر بستن دقیق مرزها و امتناع از اتخاذ یک سیاست مشترک برای استقبال از پناهندگان. این ریاکاری صرفاً عواقب زبان‌بازی می‌تواند داشته باشد. ظهور راست افراطی گواه این امر است.

پیوند با متن انگلیسی:

<https://europeanmemories.net/magazine/about-the-complexity-of-the-past/>

^۱ اراپه‌ای با سه اسب؛ نامی است برای یک گروه تصمیم‌گیری متشکل از کمیسیون اروپا، بانک مرکزی اروپا، و صندوق بین‌المللی پول.